

نشست بزرگداشت علامه طباطبایی (رحمت الله علیه)

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۴/۰۴/۲۰ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۸/۲۴ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ

أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنَ الْأْدَائِرَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قال الأمام علی بن حسین (علیه السلام):

«ولكن الرجل كل الرجل نعم الرجل هو الذي جعل هواه تبعاً لمرالله وقواه مبدولة في رضى الله، يرى الذل مع الحق أقرب

إلى عز الأبد من العز في الباطل، ويعلم أن قليل ما يحتمله من صرائها يؤديه إلى دوائر التعير فذلكم الرجل نعم الرجل، فيه

فتمسكوا، وسنته فافتدوا، وإلى ربكم فيه فتوسلوا، فإنه لا ترد له دعوة، ولا تخيب له طلبه».

خب مجلس به مناسبت سالروز بزرگداشت مرحوم علامه طباطبایی است، نثار روح این بزرگ مرد که به حق، به

جهان بشریت حق دارد، «رحم الله من يقرأ الفاتحة مع الصلوات».

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

خب، گفتند سخنران که پشت بلندگو قرار می گیرد معمولاً اینگونه است که یک ربع اول مخاطب هم دل می دهد،

هم گوش می دهد، یک ربع دوم گوش می دهد، دل نمی دهد، یک ربع سوم نه گوش می دهد و نه دل می دهد، یک

ربع آخر فحش می دهد.

اگر آخوند باشد، از اول فحش می دهد. چون آخوند را تحمل کند، نوعی معجزه است. ان شاء الله به آن یک ربع

آخر نمی رسد، ما زودتر مباحثمان را جمع می کنیم. من آنچه که می خواهم در ارتباط با شخصیت علامه طباطبایی

عرض کنم، در عدد و شماره عرض می کنم که برای خودم مفهوم تر باشد.

مطلب اول اینکه معرف آنچنانکه در منطق خواندیم باید اجلای از معرف باشد یا لا اقل همسان با معرف باشد

و اگر این قاعده منطقی را بخواهیم رعایت کنیم نه تنها بنده بلکه بسیاری دیگر هم توان تبیین شخصیتی مانند

شخصیت مرحوم علامه طباطبایی را نداریم. شخصیتی که برخی از بزرگان معتقدند در جهان اسلام شیعتاً و سنتاً

هیچ دانشمندی به پایه او نمی رسد. خود مرحوم علامه طباطبایی طبق نقل مرحوم علامه طهرانی این مطلب را

در ارتباط مرحوم فیض کاشانی معتقد بودند، یعنی معتقد بودند مرحوم فیض برترین دانشمند اسلامی است اما به

گمان مرحوم علامه طباطبایی این صفت را از مرحوم فیض گرفته باشند و ایشان به عنوان برترین دانشمند جهان

اسلام قابل تعریف باشد.

خب، طبیعی است، شخصیتی با این مقام، تبیین شخصیتی اش برای امثال من چندان ممکن نیست.

مطلب دوم اینکه ما وقتی در حوزه ها می خواهیم یک نفر را در قله و در اوج معرفی کنیم، معمولاً دو صفت برای

او ذکر می کنیم. اگر بخواهیم مختصراً ذکر کنیم، می گوئیم علامه. علامه علی الاطلاق مرحوم علامه حلی است که

در حقیقت برای مرحوم علامه حلی لقب شده است ولی بزرگانی که به خاطر اوج علمی و اوج رفعت مقام علامه

نام گرفتند به مانند علامه طباطبایی.

صفت دوم که تعبیر می کردند به جامع المعقول و المنقول، این جامع المعقول و المنقول را اگر ما یک کلمه دیگر به

آن اضافه کنیم، اوج می شود، جامع المعقول و المنقول و المشهود. مرحوم علامه طباطبایی چنین شخصیتی دارند،

یعنی جامع المعقول و المنقول و المشهود.

من نمونه عرض می کنم، در منقول، ما طلبه ها در دو ساحت درس می خوانیم، یکی در ساحت کتاب، یکی در

ساحت سنت؛ سنت را هم در علم اصول تعریف کردیم، گفتیم گفتار معصوم، کردار معصوم و تقریر معصوم. خب مرحوم علامه طباطبایی در منقول، یعنی در کتاب و سنت، در همه ساحت‌ها در اوج هستند. در قرآن، یعنی در تفسیر، تفسیر ایشان بدون شک بهترین تفسیری است که بر قرآن کریم نوشته شده است و از طرف عالم بالا هم پذیرفته شده است، به‌خاطر آن جریانی که برادر مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم آیت الله حاج سید محمدحسن الهی تعریف کردند. بیست جلد تفسیر المیزان که به عنوان سند افتخار جهان اسلام، جهان شیعه، به عنوان برترین تفسیر موجود تا الآن - آینده را نمی‌دانیم - شناخته می‌شود. تفسیری که مرحوم شهید مطهری فرمودند اگر حوزه‌ها دویست سال بر روی آن کار کنند، بعد از دویست سال اسرار این کتاب کم و بیش روشن می‌شود. مرحوم علامه در این تفسیر کاری اعجازگونه کردند و کأنّ در بعضی از موارد قلم را دیگری چرخانده است. مترجم المیزان حضرت آیت الله همدانی می‌فرمودند که من خدمت ایشان می‌رفتم، پشت کرسی می‌نشستم، من یک طرف، ایشان یک طرف، من ترجمه فارسی را می‌خواندم، ایشان با عربی که نوشته بودند، تطبیق می‌کردند.

گهگاهی سرشان را بلند می‌کردند، می‌گفتند که آقای موسوی همدانی این مطالب را من نوشتم؟ یعنی کأنّ خود ایشان هم استقراء می‌کردند، بلندای مطلب در حدی بوده است که می‌فرمودند این مطالب را من نوشتم؟

دویست سال باید بگذرد تا حالا این تفسیر جای خود را نشان بدهد. مرحوم شهید مطهری فرمودند من اکثر نوشته‌ها و کتاب‌هایم را، سوژه‌اش و عمده مطالبش را از المیزان گرفتم.

حضرت آیت الله جوادی آملی فرمودند سه تا کتاب در زمانه ما بی‌نظیر شد: یکی عروة الوثقی از مرحوم سید محمد کاظم، دیگری الغدیر از مرحوم شیخ عبدالحسین امینی و سوم المیزان. با این تفاوت که مرحوم سید محمدکاظم در عروة بر سر سفره جواهر نشسته است، عمده فرمول را از جواهر گرفته است. مرحوم علامه امینی در الغدیر عمده مطالب را از عبقات الانوار از میر حامد حسین هندی گرفته است؛ اما مرحوم علامه طباطبایی در المیزان سر هیچ سفره‌ای نشسته است. یک روش تفسیری ابداع کرده است، هیچ پیشینه‌ای هم ندارد و در این تفسیر خروار خروار دُر و گوهر آورده است. کاری شبیه به اعجاز در المیزان شده است. بنده دستی در تحقیق دارم، اگر الآن بخواهیم یک لجنه تشکیل بدهیم، فرصت هم به آن‌ها بدهیم که یک کتابی نظیر المیزان بنویسند، لجنه باید لجنه صد نفره باشد، فرصت هم باید سی‌ساله باشد، نه یک نفر در اوج مشکلات به تنهایی این کتاب را رقم بزند، این نوعی کرامت و نوعی عنایت الهی است. این در قرآن، در سنت علامه طباطبایی چه در بخش گفتاری، چه در بخش کرداری، چه در بخش تقریری که بخش کرداری و تقریری را تعبیر می‌کنیم به سیره و تاریخ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، علامه طباطبایی بسیار بسیار جلودار است.

اولاً در تفسیر روایی قرآن فی الرعیل الاول است، نامدار است. اگر کسی در تفسیر المیزان، این تفسیر روایی‌ها را جدا کند، حدود سه جلد می‌شود و این سه جلد تفسیرالروایی بهترین تفسیر روایی قرآن کریم است. الآن از بهترین تفاسیر روایی قرآن کریم برهان مرحوم بحرانی است و نورالثقلین است، هر دو جمع روایت است، نه پالایش روایت. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیرالروایی هم جمع کرده است، هم گزیده کرده است، هم پالایش کرده است، هم تطبیق کرده است، هم بین شیعه و سنی تطبیقی کار انجام داده است و علی‌التحقیق بهترین تفسیرالروایی‌های ما تفسیرالروایی‌های داخل المیزان است.

در سیره رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) کتاب سنن النبی ایشان جلودار است، تا قبل از کتاب الصحیح من سیره النبی الأعظم جناب مرحوم جعفر عاملی بهترین کتاب سیره، کتاب علامه بود در جهان شیعه و در بحث تاریخ اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) فراوان کار کرده است که در کتب ایشان منبث است، در المیزان و سایر کتاب‌ها، یعنی در سنت، چه در بخش گفتاری، چه در بخش کرداری و چه در بخش تقریری هم آگاه است، هم متخصص است. خب ایشان شروع کردند بر بحار حاشیه‌ای نوشتند، شش جلد نوشتند، چقدر این حواشی ممتع است، خب به این حاشیه دومرتبه برمی‌گردیم، این در بخش منقول. مستحضرید ما رشته منقولمان در حوزه‌ها فقه و اصول است. ایشان در فقه و اصول در حد یک مرجع اعلم یا قریب الاعلم است، حواشیشان بر کفایه چاپ شده است، از بهترین مطالب اصولی است، فقهشان هم در حدی بود که در زمان خودشان فراوان مقلد داشت، مرحوم علامه طباطبایی مقلد داشتند، از ایشان تقلید می‌کردند و گاه بزرگان به ایشان ارجاع می‌دادند و ایشان را مقلد و مرجع معرفی می‌کردند، گرچه از این مطلب اعتراض داشتند، اوج فقه و اصول در حوزه‌های ما مرجعیت است. از این بگذرم، گفتین جامع منقول و المعقول، خب در معقول اصلاً حرف نزنیم بهتر است، به عنوان بزرگ فیلسوفان جهان شرق ایشان شناخته شد، حواشی ایشان بر اسفار بهترین حواشی اسفار از نظر دقت

است، دو کتاب بدایه و نهاییه محصول قلم ایشان است. کتاب روش رئالیسم که بالاترین خدمت را در دوره ما به اسلام کرد، چرا؟

به خاطر اینکه شما هیچ کدام سنتان قد نمی‌دهد، من سنم قد می‌دهد، در ایران ما کمونیسم آن قدر رشد کرده بود که شب بچه مسلمان می‌خواستید، فردا شب کمونیسم بود، اصلاً کمونیسم شدن به یک ارزش تبدیل شده بود. سر اینکه سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ در زندان تغییر موضع دادند، رسماً گفتند ما کمونیسم هستیم و آیه قرآن را از سر سربرگ‌هایشان حذف کردند، همین بود. می‌گفتند کمونیسم است که علم مبارزه دارد، اسلام علم مبارزه ندارد. هفتاد تا کشور را سیستم کمونیسم گرفته بود که یکی‌اش عراق است، یکی‌اش سوریه است، در ایران موفق نبودند، چرا؟

دکتر عمومی که نفر هفتم کمونیسم در جهان بود، بسیار ملا بود، گفته بود این شیخ و سید، یعنی مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم شهید مطهری، با این کتابی که نوشتند دویست سال کمونیسم را در ایران عقب انداختند، اسم کتاب چه بود؟

اصول فلسفه یا روش رئالیسم، فرمودند دویست سال کمونیسم را با این کتاب عقب انداخت. آثار فلسفه ایشان یکی و دوتا نیست. در معقول ایشان از شش مرحله که ما برای علم فلسفه در نظر می‌گیریم، پنج مرحله را طی کرده بود. ما برای علم فلسفه شش مرحله در نظر داریم:

۱. آشنایی با فلسفه

۲. فهم فلسفه

۳. هضم فلسفه

۴. اجتهاد تجزی در فلسفه

۵. اجتهاد مطلق در فلسفه

۶. دارای یک سیستم جدید فلسفی بودن

مرحوم علامه طباطبایی پنج‌تای اول را رفته است، با فلسفه آشنا شده است، فهمیده، هضم کرده است، مجتهد متجزی شده است، مجتهد مطلق شده است، یعنی در تمام ابواب فلسفه ایشان اجتهاداً نظر دارد و می‌داند اجتهاد در فلسفه علی‌التحقیق ده برابر اجتهاد در فقه جان می‌طلبد.

به تعبیر مرحوم شیخ انصاری اگر اجتهاد در فقه به مانند کندن کوه با سوزن است، اجتهاد در فلسفه به مانند کندن کوه با ناخن است. علمی که صاحب‌نظران در این علم نوابغ عالم هستند، ابن‌سیناها، فارابی‌ها، ملاصدراها، تو با اینها می‌خواهی دست و پنجه نرم کنی؛ این کار آسانی نیست.

الآن در کشور ما اگر به من بگویند مجتهد مطلق (کیست)، دو نفر رایشتر را نمی‌شناسم؛ نه در کشور ما، در جهان اسلام، مجتهد مطلق، یعنی در تمام ابواب حکمت، از مرحله اولی تا مرحله دوازدهم، نفس، معاد، احکام کلی وجود، مواد ثلاث، کسی اجتهاداً در هر مرحله به رأی رسیده باشد و بتواند رأی را تبیین و اثبات کند.

بله، مرحوم علامه صاحب سیستم نیستند، صاحب مکتب نیستند، بعد از صدرالمآلهین تا الآن هیچکس صاحب مکتب در حکمت نبوده است متأسفانه ولی مرحوم علامه طباطبایی برخی از نظراتش مانند نظری که در مورد برهان صدیقین دارند به گونه‌ای است که اگر درست تقریر شود می‌تواند یک بازچینشی برای فلسفه ایجاد کند. این مسئله چون مسئله فنی و تخصصی است، از آن می‌گذرم.

بگذریم، مرحوم علامه طباطبایی در قله معقول است، به گونه‌ای که در زمان حیات خودشان، در جوانی مشهور به فیلسوف شرق شدند. آمریکایی‌ها خیلی تلاش کردند آقای طباطبایی را آمریکا ببرند، زورشان نرسید، دست به دامن محمدرضا شاه شدند، شاه طاغوت ایران؛ او هم نامه‌نگاری کرد، آدم فرستاد، سید حسین نصر را فرستاد، دیگران را فرستاد؛ آقای طباطبایی فرمودند که ما لباس نوکری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به تن کردیم، هیچ جا نمی‌رویم. خواستند ایشان را بدزدند، چون آن‌ها در دزدیدن مغزها متخصص هستند، آقای طباطبایی در اوج فقر ایستادگی کردند که حالا به بحث فقر ایشان می‌رسیم.

خب، شد جامع المنقول و المعقول و المشهود، بدون شک علامه طباطبایی انسان کامل است. ما انسان کامل را دو تا اصطلاح برایش داریم:

۱. کسی که از اسفار اربعه، سفر اولش تکمیل است. به مقام فناء و لقاء رسیده است.

۲. کسی که چهار تا سفرش تکمیل است.

آن اصطلاح اولش حتماً در مورد آقای طباطبایی محقق شده است. مرحوم علامه طباطبایی یک انسان سالک کارکرده پیشرفته، به اوج عرفان که رسیدن به مقام لقاء الهی است، یقیناً بوده و این هم به شهادت اهل خبره و هم به شهادت نوشته‌های ایشان و این نکته عجیبی است.

خدا رحمت کند مرحوم آقای شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی را، شاگردانش می‌گفتند کسی به علم ایشان نگاه می‌کرد، می‌گفت ایشان فقط درس خوانده است، دو رکعت نماز مستحبی نخوانده است، یک حرم برای زیارت نتوانسته برود، این قدر ملا بود. به عملش نگاه می‌کرد، می‌گفت این یک سطر درس نخوانده است، این یک کلاس شرکت نکرده است، یعنی آن قدر علم در اوج بود که می‌گفتند این هفتاد سال فقط درس خوانده است، آن قدر عمل در اوج بود که می‌گفتند این هفتاد سال فقط عمل کرده است، نتوانسته به علم بپردازد؛ علامه طباطبایی اینطوری است. کسی به علمش می‌نگرد، می‌بیند یا للعجب، حالا می‌آید به مراحل سلوکی و شهودی و عرفان و کمال و مستحباتش نگاه می‌کند، می‌بیند یا للعجب. سال‌ها ایشان روزه که می‌گرفت، افطار ماه رمضان او به تعبیر خودش بوسه بر درب حرم مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) بود و عجیب این بود که روزی از روزها ایشان در برگشتن حرم یادشان رفته بود درب حرم را ببوسد موقع خداحافظی، به قول خودشان افطار نکرده بودند؛ با آن سن برگشتند، حرم را بوسیدند، باز به منزل برگشتند. در راه به ایشان سلام می‌کردند، فقط یک جواب سلام می‌داد، چرا؟

چون دائماً در راه در حال خواندن نماز مستحبی بودند. می‌گفتند چرا ایشان به این طرف و آن طرف نگاه نمی‌کند؟ چون مشغول بود، دائم الذکر، دائم الطهاره، در اوج، در حدی که ایشان دستگیری می‌کردند و شاگردانی در عرفان بیرون دادند که هر کدام گل سرسبد عالم هستی شدند و کم هم نیستند، امثال علامه حسن‌زاده، مرحوم سعادت‌پور، علامه طهرانی، مرحوم آقای حق‌شناس، عمده کسانی که در ایران استفاده عرفانی بردند، از این بزرگان استفاده بردند. شد جامع المنقول و المعقول و المشهود. اوج گزارش کتبی کمال ایشان در دو جا منعکس است، یکی در یک بحثی که در ذیل سوره مبارکه اعراف دارند، ببینیم، طلبه‌ها ببینند، یکی هم در رساله الولایه، رساله الولایه رساله کوچکی است، من هم یک موقعی آن را ترجمه کرده بودم، اولین ترجمه هم بود، گرچه چاپ نشد. حضرت آیت الله جوادی آملی این رساله را در دو جلد شرح کردند. حضرت آیت الله جوادی می‌فرمودند که علامه طباطبایی سه تا زندگی‌نامه دارد، یک زندگی‌نامه خودنگاشت است، ایشان در دو صفحه زندگی خودش را نوشته است، به نام خود نگاشت، یک زندگی‌نامه کتاب‌ها و شاگردان ایشان است، غیر از رساله الولایه؛ زندگی‌نامه سوم رساله الولایه ایشان است، اصلاً این رساله را جز یک انسان کامل مکمل نمی‌تواند قلم بزند، این قدر مطلب بلند و این قدر مطلب ابداعی است. این هم مطلب دیگر (که عرض شد).

مطلب سوم، علامه طباطبایی از روحانیون روشنفکر زمانه خود است. ما دو نوع آخوند داریم، یک آخوند متحجر، یک آخوندی که زمانه را می‌شناسد، پایه‌پای زمانه دین را تبلیغ می‌کند، علامه طباطبایی روحانی روشنفکر زمان خود بودند، اولاً آزادمرد بودند. جناب استاد دینانی فرمودند من خیلی‌ها را در عمر خودم دیدم، به آزادگی و آزادمردی مرحوم علامه کسی را ندیدم، چه در ساحت علم، چه در ساحت فکر، چه در ساحت رفتار آزاد بودند، مسائل روز را رصد می‌کردند، هم در سطح جهان اسلام، هم در سطح جهان شیعه، هم در سطح حوزه. من نمونه‌های فراوان دارم، در سطح جهان اسلام، جزو اولین کسانی بودند که در مسئله فلسطین اعلامیه دادند، در کنار چند نفر دیگر، امضا کردند، حساب باز کردند، برای اینکه برای مردم فلسطین مردم ایران کمک کنند، کمک مالی کنند. ساواک برخورد کرد و جمع کرد. در سطح جهان شیعه بسیار دغدغه‌مند بودند، خب فلسفه شروع کردند، تفسیر شروع کردند، با اینکه می‌توانستند فقه و اصول شروع کنند، رساله بدهند، مرجع هم خب وضع مالی‌اش خوب می‌شود، این کار را نکردند.

گفتند هر طلبه‌ای وارد حوزه می‌شود چند جامه‌دان یعنی چمدان شبیه وارد می‌شود و من طباطبایی وظیفه‌ام این است که به درد طلاب برسم. در سطح حوزه، بین دو بزرگ در حوزه دعوا بود، بین مرحوم امام و کس دیگری، مدت‌ها ایشان نامه‌نگاری کردند، رفت‌وآمد کردند، آقای میلانی را وسط انداختند که این دعوا حل بشود، گرچه نشد.

یک انسان روشنفکر، مدت‌ها با پروفیسور هانری کربن دیدار کردند، ملاقات کردند، معتقد بودند پروفیسور هانری کربن شیعه شده است و ظاهراً هم اینطور است؛ دعا‌های صحیفه مهدویه را می‌خواند، زار زار گریه می‌کرد. ما الآن

در فرانسه یک جریانی از تشیع و فلسفه داریم که بزرگشان پروفیسور هانری کربن است و هانری کربن شیعه شده دست علامه طباطبایی است. با آن ماشین‌های آن موقع، ایشان از قم بلند می‌شدند و تهران می‌رفتند با چه سختی، تا بتواند با پروفیسور هانری کربن صحبت کنند. مصاحبات چاپ شده است، نگاه کنید، خیلی خیلی شیرین است. مستحضرید مقام معظم رهبری فرمودند که عمده ایدئولوژیست‌ها و تئوریسین‌های انقلاب ما شاگردان مرحوم علامه طباطبایی هستند، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید قدوسی و دیگران و اگر کسی روحیه‌اش روحیه انقلابی نبود، شاگردانش اینگونه تربیت نمی‌شدند و لذا در بعضی از جلساتی که مربوط به انقلابیون بود در تهران شرکت می‌کرد، امضایشان پای اعلامیه‌ها هست. یک آخوندی که در عین ملایی و در عین علم و عرفان، به‌روز، دغدغه‌مند و به تعبیر من روشنفکر است.

خب این بخش‌های کلی زندگی علامه طباطبایی بود، من ۱۴ ویژگی برای مرحوم علامه نوشتم، برایتان عرض کنم. به روح مطهر این بزرگ‌مرد هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

۱. اولین ویژگی ایشان نظم مثال‌زدنی ایشان است. دختر ایشان نقل می‌کند وارد خانه شدم، دیدم ایشان پشت میز نشسته است، دارد می‌نویسد، رفتم با بابا سلام علیک کردم، به من گفت که دخترم، این کاری که می‌بینی من در شبانه‌روز دارم انجام می‌دهم، ۲۶ سال است تغییر نکرده است.

به وقت بخوابد، به وقت بیدار شود، به وقت قلم به دست بگیرد، به وقت تدریس کند، ۲۶ سال است کار من مرتب همین است، این نظم.

خدا مرحوم امام را رحمت کند، وارد کلاس درس که می‌شدند طلبه‌ها ساعتشان را تنظیم می‌کردند، این قدر منظم، این قدر دقیق.

امیرالمومنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) فرمود: «وَنُظِّمِ أَمْرَكُمْ»، منظم باشید. انسان با بی‌انگیزه زندگی کردن، بی‌هدف زندگی کردن، غیرمنظم بودن به هیچ جا نمی‌رسد.

۲. دوم، اهتمام به هدر نرفتن عمر و مدیریت زمان. همه اساتید ما که شاگرد علامه طباطبایی بودند، می‌فرمودند که ایشان هر چه می‌خواست بنویسد، مقید بود وقتی نوشت، یک دور بخواند که غلط ننوشته باشد، کم ننوشته باشد، زیاد ننوشته باشد، چون باید یک دور می‌خواند، هر چه می‌نوشت، بی‌نقطه می‌نوشت، بعد شروع به خواندن و نقطه گذاشتن می‌کرد.

استاد ما فرمودند که به ایشان گفتیم چرا اول بی‌نقطه می‌نویسید، بعد نقطه می‌گذارید. فرمودند که حساب کردم که با این روش در هر صفحه مقداری وقت صرفه‌جویی می‌شود. اول بی‌نقطه می‌نویسد، بعد نقطه می‌گذارد که حالا مثلاً در یک کتاب صد صفحه‌ای بیست دقیقه، پنجاه دقیقه، دو ساعت وقتش صرفه‌جویی بشود.

۳. هرگز اشکالی را در درس بر استاد عرضه نکردند، خودشان فرمودند، فرمودند که من عادت‌م این بود که من هر شب درس فردا را مطالعه می‌کردم، تعبیر خودشان این است، با هر خودکشی‌ای بود مسئله را حل می‌کردم و لذا اشکال بر استاد عرضه نکردم. یعنی وقتی سر کلاس می‌رفتند، استاد برایشان مانند هم‌بحث بود، چون درس را گرفته بودند، درس را خوانده بودند و درس را مشکلاتش را حل کرده بودند.

۴. چهارم، بسیار از نظر روحی لطیف بودند. من تبریز یک سفر بیشتر رفتم، خب اقوام روحیات خاصی دارند، کردها جوری هستند، لرها جوری هستند، ترک‌ها جوری هستند. آقای جوادی می‌فرمودند که در میان قوم ترک، آن‌هایی که لطیف می‌شوند، خیلی لطیف می‌شوند، آقای طباطبایی این‌طوری بودند، خیلی لطیف بودند، خیلی، یعنی هیچ در وجودشان ما غیر لطافت نمی‌دیدیم.

۵. در خانه بسیار اهل رعایت همسر و فرزندان بودند.

۶. ششم، مطلقاً از سهمین استفاده نمی‌کردند، نه سهم سادات، نه سهم امام، آقازاده‌شان، آقای عبدالباقی، مهندس عبدالباقی آمدند طلبه بشوند. گفتند که پسر ما اگر می‌توانی گرسنگی بکشی، بیا طلبه بشو، نمی‌توانی برو و اجازه ندادند آقای سید عبدالباقی سهم مصرف کنند. نمی‌خواهم بگویم این کار را ما باید انجام بدهیم، نه. من از علامه طهرانی پرسیدم آقا من شهریه‌ای که می‌گیرم زیاد می‌آید، به حوزه برگردانم؟ فرمودند که نه، اولاً دوران نان و پیاز خوردن گذشته است، به خودتان برسید، مریض می‌شوید اگر نرسید،

بعد هم اگر پول شهریه اضافه آمد، برای خودتان کتاب بخرید. به ایشان عرض کردم که این سهم است، فرمودند باشد. این تعبیر برای من جالب بود، فرمودند: «تا وقتی در راه ولایت و دفاع از ولایت قدم می‌زنی، خوردن سهم برای شما از شیر مادر حلال‌تر است». ولی مرحوم علامه استفاده نمی‌کردند.

۷. هفتم، تلاش داشتند ذهن شریفشان برهانی بماند و لذا ایشان خیلی به عرفان نظری ورود نکردند، با اصرار شاگردانشان تمهید القواعد گفته است، تمهید القواعد یک کتاب نیمه فلسفی، نیمه عرفانی است. فرمودند نمی‌خواهم ذهن برهانی‌ام، این قوت منطقی نمی‌خواهم از دست برود.

۸. کتاب منطق ابن سینا سه جلد است، من منزل دارم، خیلی قطور است، نسخه‌اش نبود، ایشان و برادرشان در نجف نسخ را از کتابخانه گرفتند، همه کتاب را با خطشان استنساخ کردند. الآن در آثار علامه طباطبایی کتاب‌هایی داریم که ایشان استنساخ کرده است، یعنی کتاب کم بوده است، الآن است که کامپیوتر و رایانه و کتاب‌ها در مدرسه فقاقت و جاهای دیگر هست، نبود، امکانات نبود، یک کتاب را که سه جلد قطور است، با خط خودشان استنساخ کردند.

۹. مرحوم علامه طباطبایی اهل هنر بودند، خط ایشان عالی بود، نقاشی ایشان فوق العاده بود، شعر می‌گفتند، غزل، در حد حافظ، اشعارشان را نگه نمی‌داشتند؛ متأسفانه خیلی از آن از بین رفته است اما حدود بیست قطعه شعر لااقل از ایشان داریم، یکی از یکی بهتر.

شعر دارند، یک آدمی که اصالتاً ترک است، فارسی را با سختی حرف می‌زند، بعد هم که نجف رفته است، فارسی‌اش عربی هم شده است، شعر فارسی گفته است، یک کلمه غیر فارسی دری در آن نیست، یعنی یک کلمه عربی در آن نیست و در عین حال روان، ایشان هنرمند بودند.

۱۰. در نگارش عربی توانمند بودند. المیزان وقتی به کشورهای عربی رفت، قلم را پسندیدند، با اینکه ایشان فارسی‌زبان است.

می‌دانید ما طلبه‌ها متأسفانه عربی را بد می‌نویسیم، من تقاضا می‌کنم از مسئولین این مدرسه حتماً به صورت فوق‌برنامه هم که شده، برای طلاب عربی جدید کلاس بگذارند، ما عربی‌مان عربی خوبی نیست، عربی ما عربی صاحب کفایه است. یعنی طلاب عرب‌زبان وقتی کفایه می‌خوانند، می‌گویند در هر یک صفحه یک بار جانمان در می‌آید. «لایکادیکون»، صفحه‌ای نیست که «لایکادیکون» نداشته باشد. عربی، عربی نشسته‌ای است، طبیعی هم است، ما متن کار می‌کنیم اما نگارش کار نمی‌کنیم، speaking که هیچی، چهار کلمه می‌خواهیم عربی صحبت کنیم، درب و داغان. ما یک رفیقی داشتیم می‌گفت که ما به صورت ماشینی رفتیم مکه، اردن، یک‌جایی دیدیم سبزه‌ناک است، ماشین را کنار زدیم، بچه‌هایمان شروع کردند فوتبال بازی کردن، توپ بچه ما بالای پشت‌بام افتاد، گفت که من هرچه فکر کردم توپ به عربی چه می‌شود، یادم نیامد. در زدم، یک پیرمردی دم در آمد، گفتم: «شیخناشیء مُدَوَّرُفیه ریحٌ وَقَعَ عَلَی الْفُوقِ»، پشت بامم نمی‌دانست چه می‌شود. گفت دو سه بار ما که گفتیم گفت چه شده است، توپ بچه‌ات بالا افتاده است؟

ایرانی بود، گفتم که مرد حسابی تو این‌جا چه کار می‌کنی.

گفت: «من سال‌ها است که اردن زندگی می‌کنم».

بعد فهمید ما طلبه‌ایم خندید گفت که تو مثلاً حوزه رفتی، «شیء مُدَوَّرُفیه ریحٌ»، مرحوم آقای طباطبایی عربی‌شان را قشنگ می‌نویسند، درست است، مثل یک عرب‌زبان امروز نمی‌نویسند ولی نامفهومی در تعبیر را آقای طباطبایی ندارد و قلم عربی ایشان روان‌تر از قلم فارسی‌اش است.

۱۱. علامه طباطبایی به حق محیی قرآن در حوزه‌های علمیه شیعی است و محیی فلسفه در حوزه علمیه قم است.

۱۲. در تفسیر همانطور که عرض کردم، ایشان صاحب سبک است، سبک تدبیر، سبک تفسیر قرآن با قرآن، در فلسفه هم امروزه هر کس از فلسفه چیزی می‌داند یا شاگرد علامه طباطبایی است یا شاگرد شاگرد است، عمدتاً این چنین است.

۱۳. عجیب است در این زمینه مرحوم علامه طباطبایی مورد عنایت ویژه خدای متعال قرار گرفته است. مستحضرید ایشان درس را شروع کردند و نمی‌فهمند درس چیست، دو سال گذشته بود، استاد یک روز امتحان می‌گیرد

سر درس، آقای طباطبایی هم بلد نبوده جواب بدهد. استاد ناراحت می شود، می گوید که بابا بلند شو برو، دو سال وقت ما را تلف کردی، عمر خودت را هم تلف کردی، این چطور درس خواندن است، مگر کار قحط است که آمدی آخوند شوی. آقای طباطبایی فرمود به من برخورد، به آن رگ غیرتم برخورد. از کلاس بیرون آمدم، از مدرسه بیرون آمدم، از محله بیرون آمدم، از شهر بیرون آمدم، بیرون تبریز رفتم، روی یک تپه ای رفتم، عملی انجام دادم. تا آخر عمر هر کاری کردند دوستان ایشان تا بفهمند این عمل چه بوده است، نفهمیدند، ایشان نگفتند، این قسمت را سانسور می کردند، عملی انجام دادم، سر به سجده گذاشتم بعد از آن عمل و به خدای متعال عرض کردم خدایا یا فهم یا مرگ، غیرت را ببینید. برگشتم، فرمودند که از آن به بعد من دیگر هیچ مطلبی بر ذهنم دشوار نبود، هیچ مطلبی ذهن من را تا حدی درگیر نکرد که ذهن بخواهد تلاش کند تا بفهمد، مطلب را می فهمیدم، حالا با کمی دقت، با کمی کوشش بیشتر ولی اینکه نفهم نبود، این عنایت الهی است.

۱۴. لذا المیزان هم که می نویسند مورد عنایت الهی است. یعنی برادر ایشان طلبه ای را به عنوان شاگرد دارد به نام ادیب العلماء. این آقای ادیب، دست به چشم بکشد، هر روحی را بخواهد احضار می کند. این جناب ادیب العلماء روح همه را احضار کرده بود الا دو نفر، مرحوم سید بن طاووس، مرحوم بحر العلوم که اینها پیغام داده بودند ما دربان امیرمومنان (سلام الله علیه) هستیم، وقت تنزل نداریم. افلاطون، ارسطو، ابن سینا، زکریای رازی، ملاصدرا، میرداماد، فیض کاشانی، همه را احضار می کردند، داستان عجیبی دارد. روح پدر مرحوم علامه طباطبایی را احضار کرده بوده است، آنها گله کرده بودند که آقای سید محمدحسین تفسیر نوشته، ما را در ثوابش شرکت نداده است. اخوی ایشان از تبریز نامه ای به برادر بزرگترشان می نویسند که بابا ناراحت است، مادر هم ناراحت است. اخلاص را یاد بگیرد، آقای طباطبایی وقتی این خبر به ایشان می رسد، می گوید که من گمان نمی کردم این تفسیر ارزشی داشته باشد، ما که کاری نکردیم. تفسیر نوشته در جهان اسلام بی نظیر است، می گوید ما که گمان نمی کردیم کاری کرده باشیم. حالا طرف یک مقاله می نویسد، اولش به پانصد نفر هدیه می کند. اهدا به امام زمان حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، همه اهل بیت (علیهم السلام)، همه شهدا، مدافعین حرم، کأنّ مثلاً دوقلو زاییده است. بیست جلد کتاب نوشته است، می گوید که ما گمان نمی کردیم ارزشی داشته باشد. گفت که خدایا اگر ارزش داشته است، همه اش برای والدین من باشد. هفته بعد نامه برادر ایشان می رسد که پدر را احضار کردیم، تشکر کرد. گفت که آقای سید محمدحسین روزی ما را فرستاد، دستش درد نکند.

خب، علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) مورد عنایت ویژه قرار گرفته است. درس را نمی فهمیده است، خودشان فرمودند که من نمی دانم نمی فهمیدم، دل نمی دادم یا ذهنم نمی کشید. من به احتمال قوی می گویم که ایشان دل نمی داده است، به این دلیل که برادر ایشان خوش ذهن است، فرزندان ایشان چه دختر و چه پسر، همسر آقای قدوسی، همسر آقای مناقبی، پسرشان آقای سید عبدالباقی خوش ذهن هستند؛ اینها نشانگر این است که ایشان هم خوش ذهن بوده است، به هر دلیل دل به درس نمی دادند. انگیزه بالا آمده است، ایشان در خودنگاشتش نوشته است من بسیاری از شب های عمرم را تا صبح نخوابیدم و مشغول مطالعه بودم و این گذر زمان را نفهمیدم. ساعت ۱۰ شب پای کتاب نشستم، بلند شدم دیدم نیم ساعت به اذان است؛ گذر زمان را نفهمیدم، این قدر علم در مذاق ایشان شیرین جلوه کرده است. این عنایت تا پایان عمر هم بوده است، این داستان را شنیدید، نجف ایشان مشکل پیدا می کنند، مشکل مالی، مضطرب نشسته بودند، هیچی در خانه نیست، چه کنم، چه نکنم. می بینند در خانه زده می شود، دم در خانه می روند، می بینند یک درویش ماندنی آمده است، می گوید که من از طرف خدا آمدم، برای تو پیغامی آوردم، از فلان تاریخ کی من و تو را رها کرده است؟

آقای طباطبایی می گوید که من آمدم نشستم، مکاشفه هم بوده است، چون می گویند که وقتی به خودم آمدم، دیدم پشت میزم نشستم، تا دم در نرفتم. فرمودند که نشستم فکر کردم موقع طلبه شدن من است، دیدم نه، موقع هجرت من به نجف است، دیدم نه، موقع ازدواج کردن من است، دیدم نه، تاریخ جور در نمی آید، خوب که حساب کردم دیدم موقع عمامه گذاری من است. به من پیغام دادند که از موقعی که تو معمم شدی، کی ما تو را رها کردیم؟

این نشان می دهد خود ملبس شدن چقدر ارزشمند است، حالا زیر عمامه می زنند، خب بزنند. اولاً نگذارید بزنند، بزنید، من اجازه می دهم، آمد زیر عمامه ات بزنند، بگیر چنان بزن که دیگر بلند نشود.

ثانیاً زمان رضا شاه نمی گذاشت عمامه سرت باشد، حالا باز سرت است، می زنند، این هم ان شاء الله موقت است، ان شاء الله می رود. استاد ما می گفت که در روز روشن به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می گفتند که «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»، سه چهار تا تأکید، تو حتماً حتماً حتماً خل هستی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم می خندید. ما هم قرار شد چه باشیم؟

«الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ».

باید فحش خورمان ملس باشد، لذا است که باید به انبیاء و اوصیاء رفته باشیم. عنایت در طول عمر بوده است، شعر آقای طباطبایی چه بود؟

من خسی بی سروپایم که به صید افتادم
او که می رفت، مرا هم به دل دریا برد

من حرفم تمام است، فقط آخرین مطلبی که می خواهم عرض بکنم، چون نابرده رنج گنج میسر نمی شود، من می خواهم برخی از رنج های آقای طباطبایی را بگویم، شما با خودتان بسنجید، ببینید شما غم و غصه بیشتر دارید یا آقای طباطبایی؟

آن وقت شما اگر از آقای طباطبایی بالا نزنید، به خوتان جفا کرده اید. چون این قدر مرحوم علامه گرفتاری داشته است، مرحوم علامه شده است. من تند تند بشمارم:

۱. از دست دادن والدین در طفولیت، ایشان یتیم بلکه لطیم بودند، فرق یتیم و لطیم چه است؟ یتیم پدر از دست داده است، لطیم پدر و مادر از دست داده است، طلبه های قدیم سبب می خوانند، این در نساب السبب است. لطیم یعنی «مَنْ فَقَدَ وَالِدَيْهِ»، آقای طباطبایی از کودکی نه پدر بالا سرش است، نه مادر.

۲. دوم، نفهمیدن درس در دو سال اول، دو سال از بین رفتن عمر.

۳. سوم، فشار مالی در نجف. ایشان سهمین مصرف نمی کرد، زمینی موروثی در تبریز داشتند، مقرری از او می رسید. روابط ایران و عراق به هم ریخت، پول نرسید و این پول نرسیدن باعث شد ایشان برگردد ایران، نتواند نجف بماند. بازگشت ایشان به ایران به خاطر فقر بود.

۴. چهارم، در نجف که بودند، از دست رفتن چند کودک، پنج شش تا از بچه های ایشان در کودکی فوت کردند، در غربت، خانواده شان غریب، خودشان غریب.

مرحوم آقای قاضی دیدن ایشان می آید، علامه طباطبایی می خندیدند و این داستان را تعریف می کردند، عرفان چیز عجیبی است. مرحوم آقای قاضی دیدن علامه طباطبایی می آید، جای می خورند و موقع رفتن به خانم آقای طباطبایی می گویند که این بچه که در شکم داری می ماند، اسمش را عبدالباقی بگذار. آقای طباطبایی می گفت من که شوهر ایشان بودم، خبر نداشتم ایشان باردار است، هنوز به من نگفته بود، من شوهر نمی دانستم، آقای قاضی فهمیدند، گفتند این بچه می ماند، اسمش را عبدالباقی بگذار که مهندس عبدالباقی همین بچه ای است که مانده است.

۵. پنجم، به ایران برگشتند، نه حوزه قم آمدند، نه حوزه مشهد آمدند، نه، مستقیم آمدند روستا زندگی کردند، روستای شادآباد، من آن روستا را رفته ام، خانه علامه طباطبایی هم دیدم. شادآباد تبریز یک روستا است، ده سال در این روستا ایشان فرمودند که عمر تلف شد. خودشان می رفتند بیل می زدند، کشاورزی می کردند، تولید می کردند، تولیدشان را می فروختند که زندگی کنند، از گرسنگی نمیرند، ده سال. حالا این ده سالی که تبریزند، در چه دوره ای است؟

دوره پیشه وری است. یعنی در دوره ای است که تبریز دست کمونیسم ها است و گروه گروه مردم دارند کمونیسم می شوند و آزادی خواهان و مسلمانان واقعی را می گیرند اعدام می کنند، دوران پیشه وری داستان مشهور است. خوب، بعد به قم برگشتند، تا اواخر عمر در قم مستاجر هستند، تا اواخر عمر. خیلی از طلاب ما بالاخره خدای متعال عنایت می کند و خانه دار می شوند؛ اجاره نشین بودند در خانه. حالا یک خانه خوبی گیرشان آمده بود که دیگر اجاره نبود، به خاطر دعوی دو تا از بزرگان ایشان را از آن خانه بیرون کردند. به آقای جوادی می فرمودند آقای شیخ عبدالله نگذاشتند من اثاث هایم را جمع کنم، کأن اثاث هایم را ریخته بودند بیرون از خانه. خوب اخوی ایشان که تنها برادر ایشان است آمد به قم، یکی از مراجع تقلید گفته بود کمک می کنم، بدقولی کرد، نکرد، دوبرتبه ایشان به تبریز برگشت، دوبرتبه آقای طباطبایی تنها شدند.

۶. فوت این اخوی که مایه کسارت قلبی ایشان شد، فوت همسر ایشان که اساتید ما می گفتند در جلسات درس ایشان گریه می کردند. هر چه می گفتیم آقا ما باید صبر را از شما یاد بگیریم، می فرمودند دست خودم نیست.
۷. این اواخر مریضی پارکینسون ایشان، ارتعاش ایشان، من دیدن ایشان رفته بودم، ارتعاش شدید که مرحوم شهید مطهری ایشان را انگلستان برد برای مداوا.
۸. خب حالا می خواهد کار آخوندی بکند، تدریس شروع کرده است، درس فلسفه ایشان را تعطیل کردند، شهریه شاگردان ایشان را قطع کرده اند و ایشان گریه می کردند که اینها از کجا شهریه بیاورند، نمی توانند بدون شهریه زندگی کنند. کتاب دارد می نویسد، بحار، آزادی ندارد، می گویند چرا به مرحوم مجلسی انتقاد کردی، جلوی نوشتن این کتاب را گرفتند و الآن ما نداریم، ما شش جلد بیشتر بحار را با تعبیر مرحوم علامه طباطبایی نداریم.
۹. نامه هایی که هفتگی برای ایشان می رفت و سراپا فحش بود. من از خود علامه طهرانی شنیدم، فرمودند که به علامه طباطبایی می گفتند که درست است شما اخیراً این نامه ها را باز نمی کنید؟ فرمودند که نه آقا جان، باز می کنیم، تا آخرش هم می خوانیم.
۱۰. دزدی از آثار ایشان، طلبه برداشته بود کتاب ایشان را بخشی اش را با نام خود چاپ کرده بود، مقاله ایشان را به نام خودش چاپ کرده بود.
۱۱. شهادت شاگردان ایشان، دختر ایشان گفتند که بعد از شهادت شهید بهشتی رفتم دیدنشان، زار می زد، فرمود که این دشمن تا همه بال های من را نکند دست بر نمی دارد، آن شهید مطهری، آن شهید بهشتی، آن دامادشان شهید قدوسی، یکی یکی (شهید شدند). اینها داغ است.
- من طلبه باید الگویم علامه طباطبایی باشد، روایت را از امام سجاد (علیه السلام) اول سخن خواندم فرمود: «فِيهِ فَتَمَسَّكُوا، وَدُسَّتْهُ فَاقْتَدُوا»، آدم اینطوری پیدا کردی، انسان کامل اینطوری پیدا کردی، به او اقتدا کن، تمسک کن به او، او را الگوی خودت قرار بده. سختی ای که آقای طباطبایی کشید، یک صدمش را ما نکشیدیم و نمی کشیم. هی نق می زنیم. خب نه، اگر می خواهیم سیره ما سیره بزرگان باشد، باید سعی کنیم، تلاش کنیم، نتیجه اش چه شده است؟
- تحقیق علمی ای نیست مگر اسم این بزرگوار در آن است. کسی تفسیر بگوید، کسی اصول بگوید، کسی فلسفه بگوید، کسی عرفان بگوید، کسی عرفان عملی بگوید، کسی بخواهد اینها را بخواند، سر سفره آقای طباطبایی نشسته است.
- مرحوم امام به جوانها توصیه کردند آثار شهید مطهری را بخوانید، همه آثارش خوب است. شهید مطهری تصریح دارد من اکثر آثارم را از مرحوم علامه طباطبایی گرفتم. این نشانگر این است که انسان اگر این روایت را جدی بگیرد، سود می برد.
- «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ».
- ببخشید، عذرخواهی می کنم اگر طول کشید، امیدواریم ان شاء الله سایه بلند مقام معظم رهبری بر سر ما مستدام باشد، این فتنه به خوبی مدیریت بشود و این اغتشاش بخوابد، این گردوخاکها بنشینند.
- امیدواریم انگیزه های ما روزافزون باشد. کسی که می آید طلبه می شود با خدا دارد معامله می کند و ما ندیدیم، تا الآن من ندیدم هیچ کسی از حوزه بیرون برود و خوشوقت و خوشبخت باشد، با خودشان هم که صحبت می کنیم، می نالند، می گویند که اشتباه کردیم، چرا؟
- چون اگر شکر کنی، خدا زیاده می کند، شکرش هم به این است که قدر بدانیم، بالاخره مسیر، مسیر علم و دانش است. استاد ما حضرت آیت الله حسن زاده فرمودند من گاهی نصف شب در کتابخانه ام می روم، حالاتی دارم، این کتابها را برمی دارم، به سینه ام می گذارم، راه می روم، روی سرم می گذارم، راه می روم، می گویم توی حسن زاده کجا و کتاب کجا، فقه کجا، حصول کجا، تفسیر کجا، فلسفه، ادبیات. دعا می کنیم می فهمیم، روایت می خوانیم می فهمیم، قرآن می خوانیم می فهمیم، این را با چه مبادله کنیم؟
- با چند میلیارد دلار، با چه انسان می خواهد مبادله کند که مناجات می کند، می فهمد، دیگری می خواند، نمی فهمد، لقلقه زبان است.
- خب در این دنیا هم هر کس چیزی را می گیرد، ممکن است چیزی را از دست بدهد، این را افتخار کنید که ما

علم دین را، تقوای الهی را گرفتیم، گرچه بسیاری از امور فرودستی را از دست دادیم. باز هم نثار روح همه گذشتگان، مرحوم امام امت، گذشتگان از شهدا، شهدای مدافع حرم، حاج قاسم سلیمانی، شهدای امنیت فتنه اخیر، شهدای سلامت، گذشتگان خودتان، مرحوم علامه طباطبایی و شاگردان متوفی و اساتید متوفی شان «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ مَعَ الصَّلَاةِ».